

اصلاح سوگواری

مشخصات کتاب

پدیدآورندگان: نویسندگان: عباس قمی

عنوان اصلی اصلاح سوگواری

ناشر: عباس قمی

صفحه: ۱۵۱-۱۷۶

زبان: فارسی

تاریخ: ۱۳۸۵ شمسی

موضوع: روضه خوانی - آسیبها

مقدمه

این مقاله از منتهی الآمال؛ شیخ عباس قمی، تحقیق ناصر باقری بیدهندی. چاپ اول: قم، انتشارات دلیل ما، ۱۳۷۹، گرفته شده است. مخفی نماند که آنچه متعارف است بحمد الله در بلاد شیعه از اقامه تعزیه و ماتم جناب سیدالشهداء - علیه آلاف التحیه و الثناء - و اجتماع در مجالس و نشر اعلام و نصب خيام و تعطیل اسواق در روز عاشورا و راه افتادن دسته و نوحه گری کردن و مرثیه خواندن و بکاء و ابکاء و غیر اینها از آنچه در شرع مطهر نهی از آن نشده و محذوری ندارد، از عبادات مشروع و راجحه است و برای آن ثوابهای جلیله و اجرهای جمیله است. این مطلب از غایت وضوح محتاج به دلیل نیست، و بر متبع خبیر و ناقد بصیر مکشوف است که اخبار متواتره وارد شده بر استحباب بکاء بر آن حضرت و تذکر مصائب او و ابکاء یعنی گریانیدن و تباکی [۱] یعنی گریه بر خود بستن و به صورت و هیئت باکی درآمدن، نه آنکه مراد ریای در گریه باشد؛ چه بکاء بر حضرت سیدالشهداء علیه السلام عبادت است و ریاء در عبادات مثل قیاس در ادله و ریاء

در معامله جایز نیست. و همچنین اخبار کثیره وارد شده در احیاء امر ائمه و فضل مجالسی که احیای امر ایشان می شود و آنکه ائمه علیهم السلام این نحو مجالس را دوست می دارند و ملائکه در آن مجالس حاضر می شوند. همچنین در اخبار متعدده وارده شده که جزع در همه چیز مکروه است مگر جزع بر سیدالشهداء علیه السلام. [۲]. و در اخبار کثیره وارد شده که ایام عاشورا ایام مصیبت و حزن اهل بیت است. و هم روایت شده که به حزن ما محزون شوند و به سرور ما مسرور، و اخبار بی شمار وارد شده که ائمه علیهم السلام شعراء را امر می کردند به خواندن مرثی و گوش می کردند و می گریستند و ایشان را جایزه می دادند و فضیلت این کار را بیان می فرمودند. و در کافی و تهذیب از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود پدرم ابو جعفر علیه السلام فرمود وقف کن برای من کذا و کذا از برای زنانی که بر من ندبه کنند در منی ایام منی. [۳]. هم در تهذیب مروی است که خالد بن سدیر از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد که چگونه است آدمی بر پدر یا مادر یا برادر یا قریبی دیگر شق ثوب کند؟ فرمود: باکی نیست در شق جیوب به درستی که موسی بن عمران بر برادرش شق ثوب کرد. و در ذیل حدیث می فرمود: «وَلَقَدْ شَقَّقْنَ الْجُيُوبَ وَ لَطَمْنَ الْخُدُودَ الْفَاطِمِيَّاتُ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَلَيَّ مِثْلَهُ تُلَطَّمُ الْخُدُودُ وَ تَشَقُّ الْجُيُوبُ». [۴]. و در چند روایت وارد شده که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام یک زن از زنان بنی هاشم خضاب نکرد و سرمه نکشید و شانه نزد و در خانه های ایشان دود از مطبخ بلند نشد تا پنج سال که عبیدالله بن زیاد لعین کشته شد و سر نحس او را مختار برای ایشان روانه کرد. [۵]. ابن اثیر و بسیاری از علمای عامه و اهل سیر نقل کرده اند که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از غزوه احد مراجعت کرد به مدینه صدای نوحه زنان انصار را بر کشتگان شنید، فرمود: لَكِنَّ حَمَزَةَ لَا بَوَاكِي لَهٗ، یعنی کشتگان انصار گریه کننده دارند و لکن حمزه گریه کننده ندارد، انصار چون این شنیدند و دانستند که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - دوست دارد گریستن بر عمومی بزرگوارش را، امر کردند زنان را که بر حمزه ندبه کنند، پیش از ندبه کردن بر کشتگان

خود. [۶]. واقدی گفته که این عادتی شد بر اهل مدینه که در هر مصیبت ابتدا می کنند به گریه بر حمزه تاکنون. [۷]. و معلوم است محبت رسول صلی الله علیه و آله با حمزه بیش از محبت با سیدالشهداء علیه السلام نبوده و اگر گریه بر او مأمور به باشد، البته، بلکه به طریق اولی گریه به حضرت حسین علیه السلام مأمور به است و هر گاه سیرت اهل مدینه طیبه بر آن قرار گرفت که در هر مصیبتی اول بر حضرت حمزه ندبه و گریه کنند به جهت مواسات با حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - و ادای حق کلمه آن جناب که فرمود: لَكِنَّ حَمْزَةَ لَا بَوَاكِيَ لَهُ بِأَنْهَا سَالَ هَيَّ زِيَادَ مِنْ شَهَادَتِ حَمْزَةَ غَاضِبًا وَ أَحَدِي هَمِّ انْكَارِ بِرِ اَهْلِ مَدِينَةٍ بِرِ اَيْنِ عَادَتِ وَ سِيرَتِ نَكْرَدَةِ اَوْلِي اَنْسَتِ كِهْ مَخَالِفِينَ بِهْ عِلَاوَهْ اَنْكِهْ شِيعِيَانِ رَا دَرِ عَزَادَارِي وَ سَوِگَوَارِي بِرِ حَضْرَتِ سَيِّدِ الشَّهَادَةِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مَلَامَتِ نَكْنَنْدِ ايشان نیز اقامه ماتم نموده و در حزن اهل بیت عليهم السلام با ایشان مواسات و شرکت کنند. فَيَا لِلَّهِ لَقَلْبٌ لَا يَتَّصَدَعُ لِتَذْكَارِ تِلْكَ الْأُمُورِ، وَ يَا عَجَبًا مِنْ غَفْلَةِ أَهْلِ الدُّهُورِ، وَ مَا عَذْرُ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَ الْإِيمَانِ فِي إِضَاعَةِ أَقْسَامِ الْأَحْزَانِ؟ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُوتُورٌ وَ جِيعٌ وَ حَبِيْبُهُ مَقْهُورٌ صَرِيْعٌ؟ وَ قَدْ أَصْبَحَ لَحْمُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُجْرَدًا عَلَى الرَّمَالِ، وَ دَمُهُ الشَّرِيْفُ مَسْفُوكًا بِسُيُوفِ أَهْلِ الضَّلَالِ، فَيَا لَيْتَ لِفَاطِمَةَ وَ آيِبَهَا عَيْنًا تَنْظُرُ إِلَى بَنَاتِهَا وَ بَنِيهَا وَ هُمْ مَا بَيْنَ مَسْلُوبٍ وَ جَرِيْحٍ وَ مَسْجُونٍ وَ ذَبِيْحٍ. وَ أَمَّا مَا جَاءَ فِي الصَّحِيْحَيْنِ مِنْ أَنَّ الْأَمِيْتَ يُعَذَّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ، وَ فِي رِوَايَةٍ بِبُكَاءِ الْحَيِّ، وَ فِي رِوَايَةٍ يُعَذَّبُ فِي قَبْرِهِ بِمَا يُنَاحُ عَلَيْهِ، فَأَنَّهُ خَطَأٌ مِنَ الرَّوَايِ بِحُكْمِ الْعَقْلِ وَ النَّقْلِ. فَعَنْ الْفَاضِلِ النَّوَوِيِّ [۸] قَالَ: هَذِهِ الرَّوَايَاتُ كُلُّهَا مِنْ رِوَايَةِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: وَ أَنْكَرَ عَائِشَةُ عَلَيْهِمَا وَ نَسَبَتْهُمَا إِلَى النَّسِيَانِ وَ الْإِسْتِبَاهِ، وَ اِحْتَجَّتْ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» [۹] اِنْتَهَى. قَالَ صَاحِبُ الْمَجَالِسِ الْفَاخِرَةِ: وَ أَنْكَرَ هَذِهِ الرَّوَايَاتِ أَيْضًا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ، وَ اِحْتَجَّ عَلَى خَطَأِ رَاوِيَهَا، وَ التَّفْصِيْلُ فِي الصَّحِيْحَيْنِ وَ شُرُوحِهِمَا. وَ مَا زَالَتْ عَائِشَةُ وَ عُمَرُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ عَلَى طَرَفِي نَقِيضٍ حَتَّى أَخْرَجَ الطَّبْرِيُّ فِي حَوَادِثِ سَنَةِ ۱۳ مِنْ تَارِيخِهِ بِالْأَسْنَادِ إِلَى سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ قَالَ: لَمَّا تُوُفِيَ أَبُو بَكْرٍ أَقَامَتْ عَلَيْهِ عَائِشَةُ النَّوْحَ (أَيِ النَّائِحَاتِ) فَاقْبَلَ عُمَرُ بْنُ

الخطاب حتى قام ببابها فنهاهن عن البكاء على أبي بكر فابن ان ينتهين، فقال عمر لهشام بن الوليد: ادخل فخرج الى ابنة ابي قحافة فقالت عائشة لهشام - حين سمعت ذلك من عمر -: اني اخرج عليك بيتي، فقال عمر لهشام: ادخل فقد اذنت لك. فدخل هشام فخرج ام فروة اخت ابي بكر الى عمر فعلاها بالدره فضربها ضربات، فتفرق النوح حين سمعوا ذلك. قلت: كانه لم يعلم تقرير النبي صلى الله عليه وآله نساء الانصار على البكاء على موتاهن، ولم يبلغه قوله صلى الله عليه وآله: «لكن حمزة لابواكي له» وقوله: «على مثل جعفر فلتبك البواكي»، ولعله نسي نهى النبي صلى الله عليه وآله اياه عن ضرب البواكي في يوم وفات رقية. وفي مقامين آخرين نتلوا خبرهما عليك. اخرج الامام احمد من مسنده من جملة حديث ذكر فيه موت رقية بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وبكاء النساء عليها قال: فجعل عمر يضربهن بسوطه فقال النبي صلى الله عليه وآله: «دعهن يبكين». ثم قال: مهما يكن من القلب والعين فمن الله الرحمة» وقعد على شفير القبر وفاطمة عليها السلام الى جنبه تبكي، قال: فجعل النبي صلى الله عليه وآله يمسح عين فاطمة بثوبه رحمة لها. و اخرج ايضا حديثا فيه انه مر على رسول الله صلى الله عليه وآله جنازة معها بواكي، فنهروهن عمر، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله: «دعهن فان النفس مصابة والعين دامة» الى غير ذلك. [١٠]. [پناه به خدا از قلبی که از یادآوری این امور تأثیر نمی پذیرد! شگفتا از غفلت مردمان این روزگار! اهل اسلام و ایمان از نادیده انگاشتن اقسام حزن و غمی که بر اهل بیت وارد آمده چه عذری دارند؟ آیا ندانسته اند که آل پیامبر صلی الله علیه وآله در دنیا کانه خونشان ریخته شد و حسین او مغلوب بر زمین افتاد و بدنش برهنه بر روی شن ها قرار گرفت و خون شریفش با شمشیرهای گمراهان ریخته شد؟! ای کاش فاطمه و پدرش به پسران و دختران خود که گرفتار و مجروح و زندانی و مقتول شدند می نگرستند! و اما اینکه در صحیح مسلم و بخاری نقل شده که «میت با گریه اهل بیتش یا گریه زنده ها بر او معذب می شود» یا «در قبرش به خاطر گریه های بر او عذاب می بیند» چنین پنداری به حکم عقل و نقل خطاست. فاضل نووی در شرح بخاری می نویسد: همه این روایات از

عمر و فرزندش عبدالله نقل شده است در حالی که عایشه آنها را نپذیرفته و آن دو را به فراموشی و اشتباه در فهم حدیث متهم نموده و با آیه «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» [۱۱] با آنها به احتجاج و استدلال برخاسته است. صاحب کتاب المجالس الفاخره گفته است: عبدالله بن عباس نیز این گونه روایات را نپذیرفته و راوی آن را متهم به خطای در فهم حدیث نموده که تفصیل آن در شروح صحیحین آمده است. آری، عایشه و عمر در این مسئله همیشه با هم نزاع داشتند. حتی طبری در تاریخش در حوادث سال ۱۳ هجری قمری از سعید بن مسیب نقل می کند که: آنگاه که ابوبکر در گذشت، عایشه، زنانی را به گریستن بر او واداشت. عمر بن خطاب به در خانه عایشه آمد و آنها را از گریستن بر ابوبکر نهی کرد و از آنان خواست که از گریه دست بکشند، سپس عمر به هشام بن ولید گفت: داخل خانه شو و دختر ابوبکر را پیش من بیاور! عایشه چون این سخن را از عمر شنید به هشام گفت: من اجازه نمی دهم که تو وارد خانه ام شوی و تو را از این کار منع می کنم، اما عمر به هشام گفت: برو به داخل خانه که من به تو چنین کاری را اجازه داده ام! آنگاه هشام داخل خانه شد و ام فروه دختر ابوبکر را به سوی عمر بیرون کشاند و با تازیانه ضرباتی بر او فرود آورد، و چون گریه کنندگان چنین دیدند همگی پراکنده گشتند. مرحوم شیخ عباس قمی گوید: گویی عمر تقریر رسول خدا صلی الله علیه و آله را مبنی بر تصدیق گریه زنان انصار بر مردگانشان نفهمیده و سخن آن حضرت که «حمزه گریه کننده ای ندارد» و یا سخن دیگرش «گریه کننده ها بر مثل جعفر باید گریه کنند» در نیافته، و شاید فراموش کرده بوده که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از زدن گریه کنندگان در روز وفات رقیه نهی کرده بود! و در این دو مقام خبرهای دیگری را نیز خواهیم آورد: ۱. امام احمد حنبل در مسندش داستان مرگ رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و گریه زنان بر او را نقل کرده و گفته است: عمر با تازیانه اش آنها را می زد در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بگذار که آنها گریه کنند، و سپس فرمود: هر چه از قلب و دیده باشد رحمت الهی است، و آنگاه بر کناره قبر نشست در حالی که

فاطمه علیها السلام در کنارش گریه می کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله از روی مهر به او اشک هایش را با دستمالش پاک می نمود. ۲. باز در مسندش نقل کرده که: گذر پیامبر صلی الله علیه و آله بر جنازه ای افتاد که عده ای بر آن می گریستند و عمر شدیداً آنها را از گریه نهی نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: آنان را به حال خود واگذار، زیرا آدمی در معرض مصیبت است و چشم‌ها نیز اشک ریزانند. و باز هم روایاتی در این باره نقل گردیده است. [بالجمله اخبار این باب بسیار است و این مختصر را گنجایش بیش از این نیست. پس شایسته است که شیعیان عموماً و ذاکرین خصوصاً ملتفت شده در این سوگواری و عزاداری بر وجهی سلوک کنند که زبان نواصب دراز نشود و اقتصار بر واجبات و مستحبات کرده از استعمال محرمات از قبیل غناء که غالباً نوحه‌های لطمه خالی از آن نیست و از اکاذیب [۱۱] مفتعله [۱۲] و حکایات ضعیفه مظنونه الکذب که در جمله‌ای از کتب غیر معتبره بلکه نقل از کتبی که منصف آنها از متدینین اهل علم و حدیث نیست احتزار نمایند و شیطان را در این عبادت بزرگ که اعظم شعائر الله است راه ندهند و از معاصی کثیره که روح عبادت را می برد پرهیزند. خصوصاً ریا و کذب و غناء که در این عمل ساری و جاری است و کمتر کسی از او مصون است. و صواب چنان است که در این مقام چند خبری در بزرگی عقاب هر یک مذکور شود، شاید اگر کسی خدای نخواستہ مبتلا باشد، مرتدع [۱۳] شود. اما ریا: پس در کتاب و سنت آیات و اخبار بسیار وارده شده بر مذمت و وعید بر آن، و در حدیثی نبوی - صلی الله علیه و آله - است که ادنی ریا شرک است. و نیز از آن حضرت مروی است که آتش و اهل آتش صیحه و فغان می کشند از اهل ریا، عرضه داشتند: یا رسول الله آتش نیز به فغان می آید، فرمود: بلی از حرارت آتشی که ریاکاران به آن معذب باشند. و نیز فرمود که: ریاکار را روز قیامت به چهار نام ندا کنند، می گویند: ای کافر، ای فاجر، ای غادر، ای خاسر، گمراه شد کوشش تو و باطل شد اجر تو و نصیبی نیست ترا، بطلب مزد خود را از کسی که از برای او علم می کردی ای خدعه کننده. [۱۴] و نیز فرمود که: بهشت تکلم کرد و گفت

به درستی که من حرامم بر هر که بخیل و ریاکار است. [۱۵]. و هم فرموده: به درستی که آنچه من بیشتر از همه چیز بر شما می‌ترسم شرک اصغر است، گفتند: یا رسول الله شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریا. [۱۶] و احادیث این باب بسیار است و کافی است در خباثت آن، که در هر عملی داخل شود به فتوای فقهاء آن عمل باطل و از درجه قبول هابط [۱۷] است. و از برای ریا اقسام خفیه است و علماء در محلش ذکر کرده‌اند. و در اول خاتمه در معنی تباکی اشاره کردیم بر رد کسانی که از روی بی‌ادراکی ریا را در عزای سیدالشهداء علیه السلام جایز و شرط اخلاص را برداشته‌اند و این را از فضایل مخصوصه آن حضرت شمرده‌اند. سبحان الله! تحمل آن حضرت تمام این مصائب را به جهت احکام اساس توحید ذات مقدس باری تعالی و اعلائی کلمه حق و اتقان مبانی دین مبین و حفظ آن از تطرق بدعت‌های ملحدین بوده چگونه ذی شعوری احتمال دهد که آن حضرت سبب شود برای جواز اعظم معاصی و اکبر موبقات که آن ریا و شرک اصغر است انّ هذا إلیا اختلاق. [۱۸]. و اما کذب: پس آیات و اخبار در مذمت آن و مفاسد آن در دنیا و آخرت از حیز شمار بیرون است و حق تعالی لعنت خود را بر کاذبین قرار داده و هم فرموده: «إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» [۱۹] جز آنان که ایمان نیاوردند کسی دروغ نبندد، و اگر نبود در مذمت کذب جز همین آیه کریمه هر آینه وافی بود [برای مقصود] تا چه رسد به آیات کثیره. در کافی مروی است از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: اول کسی که تکذیب می‌کند دروغگو را خداوند عزوجل است، پس از آن دو فرشته که با اویند بعد از آن خودش که اشتباه ندارد و می‌داند دروغ گفته. [۲۰]. و هم در آنجا و در کتاب عقاب الاعمال از آن جناب مروی است که فرمود: حق تعالی برای شر و بدی‌ها قفل‌ها مقرر کرده و کلید آن قفل‌ها را شراب قرار داده و دروغ بدتر است از شراب. [۲۱]. و نیز کافی از امیرالمومنین علیه السلام روایت شده که فرمود: واللّه نخواهید چشید مزه و طعم ایمان را تا آنگاه که ترک کنید دروغ را چه از روی جد باشد یا مزاح و خوش طبعی. [۲۲]. و در جامع الاخبار از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که

فرمود: هر گاه دروغ گوید مؤمن بدون عذر لعنت کند او را هفتاد هزار ملک و از دل او بوی گندی بیرون آید و بالا رود تا به عرش رسد پس لعنت کنند او را حمله عرش، و حق تعالی به واسطه آن یک دروغ هفتاد زنا بر او نویسد که آسان تر آنها مثل آنست که کسی با مادر خود زنا کند. [۲۳]. و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت است که تمام خبائث را در خانه‌ای گذاشته و دروغ را کلید آن قرار داده‌اند. [۲۴]. و از جناب صادق علیه السلام مروی است که فرمود: نظر نکنید به طول رکوع و سجود مرد زیرا که آن چیزی است به آن عادت کرده اگر آن را ترک کند از آن وحشت نماید، ولیکن نظر نمایید به راستی گفتارش و واپس دادن امانتش. [۲۵]. و از دعوات راوندی منقول است که رسول خدا - صلی الله علیه وآله - فرمودند که: دیشب در خواب دیدم که دو نفر آمدند نزد من و مرا بردند به ارض مقدسه - که ظاهراً مراد از آن شام باشد - و ذکر نمودند جمله‌ای از عجایب که در آنجا دیدند، و از آنها این بود: که دیدند مردی را بر پشت خوابیده و دیگری بر سر او ایستاده و در دستش مانند عصایی بود از آهن که سر آن کج باشد. پس می‌آمد بر یک طرف روی او و به آنچه در دستش بود می‌زد از یک طرف دهانش تا قفایش و آن را قطعه‌قطعه و پاره‌پاره می‌کرد و همچنین بینش و همچنین چشمش تا قفای آن، آنگاه می‌آمد به طرف دیگر و می‌کرد با او آنچه به طرف دیگر کرده بود و از این طرف فارغ نمی‌شد که طرف دیگر صحیح و به حال اول برمی‌گشت. پس می‌کرد با او آنچه در مرتبه اول کرده بود، پس گفتم سبحان الله این چیست. خبر طولانی است و در آخر آن ذکر شده که آن دو نفر شرح نمودند برای آن حضرت آنچه را که دیده بودند در آن شب از عجائب، و اشخاصی که ایشان را عذاب می‌کردند تا آنکه عرض کردند، اما آن مردی که رسیدند نزد او که قطعه‌قطعه می‌کردند دهانش را تا قفایش و بینش را تا قفا و چشمش را تا قفا، پس آن مردی است که صبح از خانه‌اش بیرون می‌رود پس دروغی می‌گوید که به آفاق می‌رسد. پس با او چنین کنند تا روز قیامت. [۲۶]. و در بعضی از کتب معتبره این خبر را چنین نقل کرده که آن حضرت

فرمود: دیدم مردی را که نزد من آمد و گفت برخیز، با او برخاستم، پس دیدم دو مرد را یکی ایستاده و دیگری نشسته و در دست ایستاده مانند عصایی آهنین بود که آن را در گوشه دهان نشسته فرو می برد تا می رسید میان دو شانه او آنگاه آن را بیرون می کشید و به طرف دیگر فرو می برد، پس چون بیرون می کشید، طرف دیگر برمی گشت به حال اولی که داشت، پس به آنکه مرا برخیزانید گفتم: این چیست؟ گفت: این مرد دروغگو است که در قبر عذابش کنند تا روز قیامت. و بالجمله مفسد و خرابی حال دروغگو بسیار است. [۲۷] و شیخ استاد محدث متبحر ثقه جلیل القدر، آقا حاج میرزا حسین نوری - طاب ثراه - در لؤلؤ و مرجان خلاصه مفسد و آثار دروغ را که از آیات و اخبار استفاده کرد به رشته مختصری در آورده به جهت سهولت و در نظر داشتن آن و آن مفسد و آثار را به چهل عدد شمار کرده، بدین طریق: ۱. دروغ، فسق است، «فَلَا رَفْثَ وَلَا فُسُوقَ» [۲۸] و دروغگو فاسق، «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ مِّنْ بَنِيكُمْ» [۲۹]. ۲. دروغ، قول زور و با بت پرستی در یک جا ذکر شده: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ». [۳۰]. ۳. دروغگو ایمان ندارد: «إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ». [۳۱]. ۴. دروغ را اثم می نامند. [۳۲] مانند خمر و قمار. ۵. دروغگو مبعوض خداوند است. [۳۳]. ۶. روی دروغگو سیاه است. [۳۴]. ۷. دروغ، از شراب بدتر است. [۳۵]. ۸. دروغگو بوی دهندش متعفن و گندیده است. ۹. ملک از وی دوری کند به اندازه یک میل. [۳۶]. ۱۰. خدای تعالی او را لعنت کند: «أَنْ لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ»، [۳۷] «فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ». [۳۸] ۱۱. بوی گند دهان دروغگو به عرش می رسد. ۱۲. حمله عرش دروغگو را لعنت کند. [۳۹]. ۱۳. دروغ، مخرب ایمان است. [۴۰]. ۱۴. دروغ، مانع چشیدن طعم ایمان است. [۴۱]. ۱۵. دروغگو تخم عداوت و کینه در سینه ها بکارد. ۱۶. دروغگو مروتش از همه خلق کمتر است. [۴۲]. ۱۷. به جهت یک دروغ هفتاد هزار ملک دروغگو را لعن کنند. [۴۳]. ۱۸. علامت نفاق است. [۴۴]. ۱۹. دروغ، کلید خانه ای است که تمام خبائث در اوست. [۴۵]. ۲۰. دروغ فجور، و دروغگو فاجر است. [۴۶]. ۲۱. دروغگو رأیش در مقام

مشورت پسندیده نیست. ۲۲. دروغ، زشت ترین مرضهای نفسانیه است. ۲۳. دروغ، انگشت پیچ شیطان است. [۴۷]. ۲۴. دروغ، بدترین ریایها است. [۴۸]. ۲۵. دروغ، مورث فقر است. ۲۶. دروغ، محسوب از خباثت است. [۴۹]. ۲۷. دروغ، فراموشی آورد. [۵۰]. ۲۸. دروغ، دری است از درهای نفاق. ۲۹. دروغگو به عذابی مخصوص در قبر معذب باشد. [۵۱]. ۳۰. دروغ، محروم کند دروغگو را از نماز شب، پس محروم شود از روزی. [۵۲]. ۳۱. دروغ، سبب خذلان الهی است. [۵۳]. ۳۲. دروغ، سبب گرفتن صورت انسانی است از دروغگو. ۳۳. دروغ، بزرگ ترین خباثت است. ۳۴. دروغ، از کبائر است. [۵۴]. ۳۵. دروغ، از ایمان دور و مجانب او است. [۵۵]. ۳۶. دروغگو از بزرگ ترین گناهکاران است. [۵۶]. ۳۷. دروغ، هلاک کند صاحبش را. [۵۷]. ۳۸. دروغ، حسن و طراوت و بهاء را از صاحبش می برد. ۳۹. دروغگو قابل برادری کردن کسی با او نیست و از برادری و مصاحبت با او نهی نموده اند. ۴۰. خدای تعالی او را هدایت نکند و راه حق را به او نشان ندهد، «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَذِبٌ كَفَّارٌ». [۵۸] انتهی. و چون مفسد دروغ را دانستی پس بدان جمله ای از فحول فقهاء مطلق کذب را از گناهان کبیره شمرده اند چه مفسده بر او مترتب بشود و چه نشود این است حال کذب بی مفسده، و اگر مفسده بر او مترتب شود خصوصاً اگر دینی باشد و سبب ضعف عقیده مسلمانی یا افترا بی به امامی یا توهین قدر اهل بیت علیهم السلام شود، البته صد مرتبه بدتر و گناهش بیشتر است و اگر کذب بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام باشد که حالش معلوم است، مبطل روزه و موجب کفاره است. و در عقاب الاعمال از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرموده: «مَنْ قَالَ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَلَيْتَبَوَّءَ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». [۵۹] و اطلاق این خبر مقتضی آن است که اگر یک کلمه هم باشد و مفید فائده نشود و مفسده بر او مترتب نگردد هم موجب دخول در آتش است. و از این جهت از مرحوم فقید زاهد ورع جناب حاج ملا محمد ابراهیم کلباسی - طاب ثراه - نقل شده چنانچه در شفاء الصدور [۶۰] است که وقتی یکی از فضیلات بادیانت اهل منبر در محضر آن جناب گفت در ذیل

قصه‌ای از سیدالشهداء علیه السلام فرمود: یا زینب یا زینب، آن فقیه ورع بی‌محابا در ملاء عام به آواز بلند فرمود: خدا دهنش را بشکند امام دو دفعه یا زینب نفرمود، بلکه یک دفعه فرمود! اینک سلسله جلیله اهل منبر حال خود را در این باب ملاحظه کنند و از مفسد کذب فی الجمله آگاه شوند و مطالب دروغ و روایات مجعوله را ترک کنند، بلکه نقل نکنند هر چه دیده یا شنیده‌اند و اقتصار کنند و بر مطالبی که ناقل آن ثقه باشد. سید بن طاوس در کشف المحجّه از رسائل کلینی نقل کرده که آن بزرگوار به سند خود روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام و از جمله فقرات آن این است: وَلَا تُحَدِّثُ إِلَّا عَنْ ثِقَّةٍ، فَتَكُونَ كَذَابًا وَالْكَذِبُ ذُلٌّ؛ [۶۱] یعنی: حدیث مکن مگر از شخص ثقه و گرنه دروغگوی خواهی بود و دروغ ذلت است یعنی سبب ذلت و خواری است. و در نهج البلاغه است که حضرت امیرالمومنین علیه السلام در طی مکتوب خود به حارث همدانی نوشته: وَلَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ فَكَفَى بِذَلِكَ كَذَابًا؛ [۶۲] یعنی: نقل مکن از برای مردم هر چه را که شنیدی که همین بی‌مبالاتی در نقل کافی است برای دروغگویی. و هم از حضرت صادق علیه السلام مروی است که در ذیل خبری فرمود: آیا شنیدی که کفایت می‌کند در دروغگویی مرد آنکه نقل کند آنچه را که شنیده. علامه مجلسی رحمه الله در بیان این خبر فرموده که دلالت می‌کند بر اینکه سزاوار نیست نقل کلام کسی که اطمینان به نقل او نیست و به این مضامین روایات بسیار است و باید دانست همچنان که دروغ گفتن مذموم و منهی است گوش دادن به اخبار کاذبه و حکایات و قصص دروغ نیز مذموم است. حق تعالی در مذمت یهودان و بیان صفات خبیثه ایشان می‌فرماید: «سَمْعُونَ لِلْكَذِبِ سَمْعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ». [۶۳] و به فاصله یک آیه باز اهتمام نموده و فرموده: «سَمْعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْلُونَ لِلْأَسْحَتِ». [۶۴] و در این دو آیه کریمه تهدید بلیغی است بر شنیدن دروغ مطلقاً، و نیز فرموده: «وَأَجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»؛ [۶۵] و از قول زور اجتناب کنید. و قول زور به دروغ نیز تفسیر شده و اجتناب متحقق نخواهد شد مگر به دوری کردن از دروغ به همه جهت چه به گفتن باشد یا به نوشتن یا گوش دادن و نحو آن و بنابر آنکه

زور دروغ باشد به آیه مبارکه «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ» [۶۶] نیز توان استشهاد کرد. و نیز حق تعالی از جمله نعمت‌های بهشت نشنیدن سخن لغو و پوچ و گوش نکردن کلام دروغ را قرار داده پس به قاعده مقابله معلوم می‌شود که شنیدن کلام دروغ عذابی است و خاصه دوزخیان است. و شیخ صدوق رحمه الله در کتاب عقاید روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از قصه خوانان که آیا گوش دادن به ایشان حلال است؟ حضرت فرمود: حلال نیست، و فرمود: هر کس گوش دهد به کلام سخنگویی پس به تحقیق که او را پرستیده. پس اگر از جانب خدای تعالی سخن گوید، یعنی سخن راست و حق گوید آن گوش کننده خدا را پرستیده، و اگر از طرف ابلیس سخن گوید یعنی سخنان دروغ و باطل پس آن گوش کننده ابلیس را پرستیده، و هم در آن کتاب مروی است که از آن حضرت پرسیدند از کریمه: «يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» [۶۷] فرمود: هُمُ الْقِصَاصُ ایشان قصه خوانانند. [۶۸]. و در تفسیر آیه کریمه: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» [۶۹]. و از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمودند: از جمله آنها است قصه خوانان یعنی آنها نیز از کسانی‌اند که باید از مجالسشان اعراض کرد و سخنانشان را گوش نکرد. [۷۰] و کلام در این مقام طویل الذیل است و این مختصر گنجایش بسط ندارد. و اما غناء: پس شکی نیست در حرمت و مذمت گوش کردن آن مطلقاً، چه در مصیبت و مرثیه خوانی حضرت سیدالشهداء علیه السلام باشد یا غیر آن. و شایسته است که ما در این مقام اکتفا کنیم به آنچه که صاحب شفاء الصدور فی شرح زیارت عاشور نقل کرده فرموده: «اجماع علمای امامیه بر حرمت غناء است فی الجملة». و در کافی است (و سند به محمد بن مسلم می‌رسد) که حضرت صادق علیه السلام فرمود که: غناء، خدای تعالی وعده آتش بر او کرده، و این آیه مبارکه تلاوت فرمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ». [۷۱] خلاصه معنی آنکه: بعضی مردم لهو حدیث را می‌خرند و طالبند تا مردم را از راه حق بدون علم گمراه کنند

و راه خدا را استهزاء می کنند. این چنین مردم برای ایشان در آخرت عذابی است خوار کننده. [۷۲] و در اینجا لهو الحدیث را به غنا تفسیر فرموده اند و این معنی فی الجمله در اخبار اهل البیت علیهم السلام ممکن است دعوی تواتر او شود، و در بعضی اخبار قول زور تفسیر به او شده. و حقیقت غنا همان صوت لهوی است خواه با ترجیع باشد یا از تقطیع صوت و موزون کردن او حاصل شود، چنانچه در لحن مشهور به تصنیف و نوحه های موازن او مشهود می شود. و تصریح کرده به این تعمیم شیخ افقه اکبر، شیخ جعفر [۷۳] در شرح قواعد و فرقی نیست بنابر مشهور بین مرثیه سیدالشهداء علیه السلام و غیر او در حرمت و شرط نیست خوبی صوت بلکه میزان آن صوتی است که اهل فسوق به او در حال طرب تلهی می کنند و در عرف او را خوانندگی گویند، هر چه بخواند و به هر وجه بخواند همه حرام و موجب دخول جهنم است و اگر نشر فضائل مستحب است و دروغ و غنا حرام و باطلند. و مناسب است در اینجا نقل کلام شیخ اجل اعظم، استاد من تَأَخَّرَ وَ تَقَدَّمَ، حُجَّةُ الْفِرْقَةِ النَّاجِيَةِ، عَلَامَةُ الْمَلَّةِ الزَّائِكِيَّةِ، شَيْخُنَا الْإِسْتَاذِ الْإِكْبَرِ [۷۴] - نَوَّرَ اللَّهُ ضَرِيحَهُ الْمُطَهَّرَ - در مکاسب در رد کسی که گمان کرده که غنا در مرثی موجب مزید بکاء و تفجع است که می فرماید: «اعانت غناء بر بکاء و تفجع ممنوع است چه دانستی که غنا صوت لهوی است و لهو را با بکاء و تفجع مناسبتی نیست بلکه بنابر ظاهر تعریف مشهور که او را ترجیع مطرب دانسته اند همچنین است چه طرب مطلق اختلاف حالت است و طربی که حاصل می شود از او اگر سرور باشد منافی تفجع است نه معین بر او و اگر حزن باشد به جهت آن است که در نفوس حیوانیه از فقد مشتیهات نفسانیه مرکوز است نه به جهت آنچه به سادات زمان و عترت خاتم پیغمبران رسیده، بر فرض که اعانت کند توقف مستحبی یا مباحی بر امری دلیل بر اباحه او نیست بلکه لابد باید ملاحظه دلیل حرمت کرد اگر بود بسیار خوب والا به حکم اصل محکوم به اباحه خواهد شد. به هر صورت جایز نیست تمسک در اباحه به اینکه مقدمه امر غیر حرام است و آنچه از کلام او ظاهر می شود که فرموده در مرثی طرب نیست نظر به مثل مرثی متعارفه نزد اهل

دیانت است که مقصود ایشان از مرثیه جز تفجع نیست. و گویا حادث نشده بوده در عصر او مرثی آن چنانی که اکتفا می کنند اهل لهو و خوش گذرانها از مردان و زنان به آن مرثی از حضور مجالس لهو و ضرب اعواد و اوتار و تغنی به قصب و مزمار چنانچه شایع است در زمان ما و چنانچه خبر داده پیغمبر صلی الله علیه و آله به نظیر او در آنجا که فرمود: *يَتَّخِذُونَ الْقُرْآنَ مَزَامِيرًا*. [۷۵]. چنانچه زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام سفرش از اسفار لهو و نزهت شده برای کثیری از مترفین. و همانا پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده به نظیر او در سفر حج و فرموده: اغنیای امت من برای نزهت حج می کنند، و اوساط برای تجارت، و فقرا برای سمعه. و گویا کلام آن حضرت مثل کتاب عزیز است که وارد است در موردی و جاری است در نظیر او. تا اینجا است ترجمه عبارت مکاسب شیخ - قدس الله نفسه و روح رمسه. [۷۶]. و چون عموم اهل این ملت، از عالم و عامی کلام این پیشوای مقدم و قدوه معظم را جاری مجرای نصوص می دانند خوب است تأمل کرده دستورالعمل سلوک و سرمشق رفتار خود کنند و از این قرار قدمی تخطی روا ندارند. و از اعظم مصائب اسلام که مؤمن غیور اگر از شدت این مصیبت جان بدهد ملوم نیست، این است که مردم لهوطلب و هواپرست اسماء اهل بیت طهارت علیهم السلام را که خدایشان در قرآن به کرامت و بزرگی ستوده، مثل زینب علیها السلام و سکینه علیها السلام در آلات لهو و لعب می برند، و برای اسماء گروهی که در اغانی و مثالث و مثانی باید برده شود، مثل لیلی و سلمی برده تکرار می نمایند، و تذکر مصائب آل رسول را به سیرت بنی امیه و بنی مروان مایه عیش و تنعم و وسیله تغنی و ترنم می کنند. و اگر کسی تأمل کند این کار از حد فسق گذشته سر از گریبان کفر و الحاد درمی آورد، *نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْخِذْلَانِ وَ غَلْبَةِ الْهَوَى وَ مَكِيدَةِ الشَّيْطَانِ*. [۷۷] انتهى. و در مقدمه کتاب اربعین الحسینیه [۷۸] نصیحت بالغه و موعظت جامعه ذکر شده که ایرادش در اینجا مناسب است فرموده: لازم است که متدینین از مذهب اثنی عشریه آگاه شوند که در عصر ما شعاری در مذهب شیعه شایع تر از مراسم تعزیه داری و گریستن بر مصائب سید مظلومین علیه السلام نیست،

بلکه اکثر آثار و سنن و آداب شرعی مهجور شده جز توسل به حضرت سیدالشهداء علیه السلام که مایه امیدواری شیعه است روز به روز در ترقی و کمال است.

انتقاد از مقتل نویسان

پس شایسته باشد که حدود این عمل به طوری مضبوط شود که مطابق قواعد شرع اقدس باشد و مورد طعن و اعتراض مذاهب خارج نباشد و چون در این زمان معاشرت و مخالطت [۷۹] کامله است میان اهالی این مذهب با مذاهب دیگر و واقعه کربلا و ابتلای حضرت سیدالشهداء علیه السلام در اکثر تواریخ ملل مذکور و مضبوط است شایسته باشد که در مجامع تعزیه داری از امور مبتدعه و منهیات شریعت مقدسه احتراز تمام نمایند، مانند نواختن سازها و خوانندگی های طرب آمیز و بسا باشد که مجالس لهو و لعب به پرداختگی بعضی از مجامع تعزیه داری نباشد. و در حدیثی حال این گونه مردم بیان شده که گفته اند: *يَطْلُبُونَ الدُّنْيَا بِأَعْمَالِ الْآخِرَةِ* [۸۰] و این حرکات موجب محرومی از ثواب های عظیمه خواهد شد و شیطان را عداوت تمامی به انواع انسان است، پس هر عملی که نفعش بیشتر باشد، توجه شیطان به افساد آن عمل زیاده خواهد شد، مانند توسل به حضرت سیدالشهداء علیه السلام که به حسب ضرورت دین و اخبار ائمه طاهرین علیهم السلام موجب رستگاری و نجات دنیا و آخرت است. و هر عمل که موجب فوائد دنیوی شود نااهلان توجهی تام و هجومی عام در آن عمل خواهند نمود مانند ذکر مصائب که یکی از وسائل معتبره معاش شده و جهت عبادت کمتر ملحوظ شود تا رفته رفته کار بجایی رسیده که در مجامع علمای مذهب اکاذیب صریحه ذکر می شود و نهی از این منکر میسر نیست و جمله ای از ذاکرین مصائب باک از اختراع وقایع مبکیه [۸۱] ندارند. بسا باشد که اختراع سخنی کند و خود را مشمول حدیث: *مَنْ أَبْكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ* [۸۲] می داند، و به طول زمان همان حرف دروغ شیوعی در تألیفات جدید پیدا کند، و هر گاه محدث مطلع امین منع از آن اکاذیب نماید نسبت به کتابی مطبوع یا به کلامی مسموع

دهد تا تمسک به «قاعده تسامح در ادله سنن» نماید و دست آویز نقل‌های ضعیفه قرار دهد موجب ملامت و توبیخ ملل خارجه خواهد شد مانند جمله‌ای از وقایع معروفه که در کتب جدیده مضبوط و نزد اهل علم و حدیث عین و اثری از آن وقایع نیست. مانند عروسی قاسم در کربلا که در کتاب روضه الشهداء تألیف فاضل کاشفی نقل شده. [۸۳] شیخ طریحی - که از اجله علماء و معتمدین است - از او نقل نموده ولی در کتاب منتخب، مسامحات بسیاری نموده که بر اهل بصیرت و اطلاع پوشیده نیست. انتهی. [۸۴]

نصح و تحذیر

چه قدر شایسته و لازم است سلسله جلیله اهل منبر و ذاکرین مصیبت سید مظلومان را که دامن همت بر کمر زدند و علم تعظیم شعائر الله را بر دوش کشیدند و برای تنظیم این مشعر عظیم نفوس خویش را مذبول داشتند ملتفت باشند که این عبادت مانند سایر عبادات است و این عمل آنگاه عبادت شود که در هنگام بجای آوردن جز رضای خداوند و خوشنودی رسول خدا و ائمه هدی - صلوات الله علیهم اجمعین - غرض و مقصدی در نظر نباشد و از مفاسدی که بر این کار بزرگ طاری و ساری شده در حذر باشند که مبادا - العیاذ بالله - اقدام کند در این عبادت عظیم برای تحصیل مال یا جاه، یا مبتلا شود به دروغ گفتن و افترا بستن بر خدای تعالی و بر حجج طاهره و علمای اعلام. و غنا خواندن و اطفال امارد را با الحان فسوق پیش از خود به خوانندگی واداشتن، و بی‌اذن بلکه با نهی صریح به خانه مردم در آمدن و بر منبر بالا رفتن و آزرده حاضرین در نکردن گریه به کلمات بلیغه و ترویج باطل در وقت دعا و قبل از آن، و مدح کسانی که مستحق مدح نیستند. و اهانت به بزرگان دین و افشاء اسرار آل محمد علیهم السلام، و برانگیختن فتنه، و اعانت ظلمه، و مغرور کردن مجرمین، و متجری نمودن فاسقین، و کوچک نمودن معاصی را در نظر و خلط کردن حدیثی به حدیث دیگر به طور تدلیس، و تفسیر آیات

شریفه را به آراء کاسده و نقل اخبار به معانی باطله فاسده و فتوا دادن با نداشتن اهلیت آن، چه به حق یا به خلاف آن، و تنقیص انبیای عظام و اوصیای کرام علیهم السلام به جهت بزرگ کردن و بلند نمودن مقامات ائمه علیهم السلام، و متوسل شدن برای زینت دادن کلام، و رونق گرفتن مجلس به سخنان کفره و حکایات مضحکه و اشعار فجره و فسقه در مطالب منکره و تصحیح کردن اشعار دروغ مراثی را به عنوان زبان حال و ذکر کردن شبهات در مسائل اصول دین بی بیان رفع آن یا نداشتن قوه آن. و خراب کردن پایه اصول دین ضعفای مسلمین، و ذکر آنچه منافی عصمت و طهارت اهل بیت نبوت علیهم السلام است، و طول دادن سخن به جهت اغراض کثیره فاسده و محروم نمودن حاضرین از اوقات فضیلت نماز و امثال این مفاسد که لا تُعَدُّ و لا تُحْصَى است. و نیز در حذر باشد که مبادا - العیاذ باللّه - داخل شود در زمره آنان که مقدمات وعظ را پیش گرفته و گاهی خطب بلیغه امیرالمؤمنین علیه السلام و مواعظ شافیه و رفتار و کردار آن حضرت را ذکر کنند و مردم را از محنت دنیا و آفات و مهلکات آن بترسانند و بر بغض دنیا و زهد در آن ترغیب و تحریص نمایند و به حالت پیشوایان دین و خواص اصحاب و علمای راشدین استشهاد کنند. و گاهی از احوال نفس و صفات آن از خوف و رجاء و توکل و رضاء و از رذائل خبیثه و صفات قبیحه و غیرها سخن گویند و محفوظات خود را از کتاب غزالی و غیره در نهایت فصاحت و بلاغت بی توقف و لکنت بیان کنند و آیات و اخبار مناسب با این مقام را مرتب و منظم با سخنان پرداخته و کلماتی که در آن سجع و قافیه به هم انداخته ذکر نمایند و بیچاره چنان پندارد که به گفتن آنها نیز خود متصف است و حال آنکه در آن صفات از پایه ادنی عامی ترقی ننموده است، و چنان شیفته جیفه دنیا و آلوده به خباثت رذایل است که اگر صاحب مجلس در وقت دخول یا خروج او غفلت کند و به لوازم تکریم و توقیر او که متوقع است عمل نکند یا او را خاتم آن مجلس قرار ندهد درهم و برهم شود و گله و ایراد نماید و فصاحتی کند و با این حالت خود را از اهل الله و اهل آخرت و داخل در زمره چاکرین حضرت سیدالشهداء علیه السلام و

روحي فداه پندارد، و گمان کند که به جهت مقداری از محفوظات منبریه از همه رذایل و خباثات عاری و بری است و اخلاق رذیله در عوام الناس و مستمعین مجلس است! او بر دانای بصیر و متجسس عیوب نفس مکشوف است که چنین کس حالش حال چراغ است که خویشتن را می سوزد و دیگران را می فروزد و داخل شود در زمره غاوین در کریمه: «فَكَبِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ» [۸۵] و مشمول آیه شریفه: «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَحْسَرْتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنَمِ اللَّهِ» [۸۶] و آیه مبارکه: «اتَّامِرُونَ النَّاسَ بِالْبُرِّ وَتَسْتَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» [۸۷] و کریمه: «لَمْ تَقُولُونَ مَا لَأَ تَفْعَلُونَ» [۸۸] و غیرها می باشد. و لقد اجاد الحافظ الشیرازی: واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند گوئیا باور نمی دارند روز داوری کاین همه قلب [۸۹] و دغل در کار داور می کنند [۹۰]. قال الله تعالى: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا، الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا». [۹۱] [بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم خبر بدهم؟ آنان که کوشش‌هایشان در زندگانی دنیا تباه شده است ولی خود گمان می‌برند که نیکوکارند.] این مطالب که ذکر شد تکالیف اهل منبر و نحو ایشان بود.

تکلیف مستمعان و بانیان مجالس

اما مطالب که مذکور شد تکلیف دیگران که از او بهر مند شوند و به فیوضات بی حد و احصا رسند. [۹۲] چه صاحب مجلس و چه غیر او از حاضرین و مستمعین اعانت و رعایت و توقیر و اکرام و احسان و انعام است به او به مال و زبان و سایر جوارح به قدر آنچه از قوه برآید و از عهده تواند درآید و آنچه با او کنند هرگز وفا به حقی که در این عمل بر ایشان پیدا کرده نخواهد کرد چه آنچه با او کنند و به دهند از متاع دنیا تمام به یک تار جامه بهشتی که هزارها از آن به توسط آن روضه خوان به آنها رسیده مقابلی نخواهد کرد، پس هر چه دهند کم دادند و هر چه کنند کم کردند، چنانچه سیرت مرضیه ائمه

طاهرین علیهم السلام چنین بوده با این طایفه و امثال ایشان. لختی رجوع به احادیث و آثار کن بین حضرت امام زین العابدین علیه السلام چگونه عطاها فرمود به فرزدق شاعر پس از آنکه آن قصیده معروفه را خواند. [۹۳]. و ملاحظه کن عطاء حضرت صادق علیه السلام را به اشجع سلمی پس از آنکه به عیادت آن حضرت آمد و دو بیت خواند: **الْبَسْكَ** **اللَّهُ مِنْهُ عَافِيَةٌ** الخ. نزد حضرت چهار صد درهم بود به وی عطا فرمود اشجع شکر کنان گرفت و برفت حضرت او را طلبید و انگشتی به او عطا کرد که ده هزار درهم قیمت داشت. [۹۴]. و قضیه عطاء حضرت امام رضا علیه السلام نسبت به دعبل خزاعی از پول زیاد و جبه، و به روایتی انگشت عقیقی و پیراهن خز سبزی که هزار شب در هر شبی هزار رکعت نماز در آن خوانده بود و هزار ختم قرآن در آن نموده معروف است. و از غرر و درر سید [۹۵] نقل شده که دعبل بن علی و ابراهیم بن العباس که با یکدیگر صدیق و دوست بودند خدمت حضرت ثامن الائمه علیه السلام رسیدند بعد از آنکه ولیعهد شده بود پس دعبل خواند: **مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ وَمَنْزِلٌ وَحْيٍ مُقْفَرُ الْعَرَصَاتِ** [مدارس آیات الهی خالی از تلاوت شد و جایگاه نزول وحی به بیابان بی آب و علف تبدیل شد]. و ابراهیم خوانده قصیده‌ای که اول آن این است: **أَزَالَتْ عَزَاءَ الْقَلْبِ بَعْدَ التَّجْلُدِ مَصَارِعُ** **أَوْلَادِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** [به زمین افتادن و شهادت اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از آن همه صبر و پایداری، عزای قلب را برطرف می کند]. پس حضرت به آن دو نفر بیست هزار درهم بخشید از آن دراهم که اسم مبارکش را مأمون بر آنها سکه زده بود، پس دعبل نصف خود را به قم آورد و اهل قم هر درهمی از آنها را به ده دراهم خریدند، پس حصه دراهم دعبل صد هزار درهم شد. و اما ابراهیم آنها را نگاه داشت تا وفات یافت. [۹۶]. و حضرت سیدالشهداء علیه السلام به آنکه سوره حمد تعلیم یکی از پسرانش نمود هزار اشرفی و هزار جامه عطا کرد و دهانش را پر از مروارید کرد و می فرمود: **كجا وفا کند این عطاء من به عطاء او**. [۹۷]. و در فصل مکارم اخلاق آن حضرت گذشت [۹۸] که چهار هزار درهم عطا فرمود به آن عربی که خواند از برای

او: لَنْ يَخِبَ الْآنَ مِنْ رَجَاكَ وَ مَنْ حَرَّكَ مِنْ دُونِ بَابِكَ الْحَلَقَةَ [کسی که به تو امید بندد و حلقه در خانه تو را بزند هرگز ناامید نخواهد شد]. و با این همه عطا از او شرم کرد و عذر خواست و فرمود: خُذْهَا فَإِنِّي إِلَيْكَ مُعْتَدِرٌ. [۹۹]. و در حال حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بیاید ان شاء الله که در روز عید نوروز، آن حضرت به امر منصور در جای او نشست و مردم دیدن آن جناب آمدند و به اندازه وسع خود هر یک هدیه و تحفه آوردند و آخر همه پیرمردی فقیر آمد و عرض کرد من هدیه‌ای ندارم جز سه شعر که جدم در مرثیه جدت حضرت حسین علیه السلام گفته پس آن سه شعر را خواند. حضرت فرمود: قبول کردم هدیه تو را بنشین. آن مرد نشست. حضرت فرستاد نزد منصور که این مال‌هایی که به عنوان هدیه و تحفه آوردند چه باید کرد؟ منصور تمام آنها را به آن حضرت بخشید. حضرت هم تمام را به آن پیرمردی که مرثیه خواند بخشید. [۱۰۰]. و مورخ امین، مسعودی رحمه الله در مَرُوجِ الذَّهَبِ در بیان سبب عصبیت بین نزاریه و یمانیه که مقدمه سلطنت عباسیین و هلاکت مروانیین شده نقل کرده که چون کمیت قصیده هاشمیات را گفت به بصره آمد و نزد فرزدق رفت و آن اشعار را که اول آن این بیت است: طَرِبْتُ وَ مَا شَوْقًا إِلَى الْبَيْضِ أَطْرَبُ وَ لَا لِعَبَا مَنِّي، وَ ذُو الشَّيْبِ يَلْعَبُ؟ [در شادی و طرب بودم ولی دیگر اشتیاقی به زنان سفید زیبا روی ندارم و انگیزه بازی کردن با آنها هم ندارم و حال آنکه پیر سپید موی هم با آنها بازی می‌کند]. بر فرزدق خواند، فرزدق او را تصدیق و تحسین کرد و امر کرد او را به اشاعه آن، پس کمیت به مدینه رفت و شبی خدمت حضرت باقر علیه السلام شرفیاب شد و اشعار خود را برای آن جناب خواند، و چون قصیده میمیه را شروع کرد و به این شعر رسید: وَقَتِيلٌ بِالطَّفِّ غُودِرَ مِنْهُمْ بَيْنَ غَوَاةِ أُمَّةٍ وَ طَغَامٍ [و از آنهاست آن کشته‌ای که در سرزمین کربلا میان هیاهوی امت و مردمان پست مورد خیانت و پیمان شکنی قرار گرفت]. آن حضرت گریست و فرمود: ای کمیت اگر نزد من مالی بود تو را صله می‌دادیم، لکن از برای توست آن عبارتی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به حسان بن ثابت فرموده: لَا زِلْتَ مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا ذَبَّتَ

عَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، پس کمیت از نزد آن حضرت بیرون شد و نزد عبدالله بن الحسن رفت و اشعار خود را نیز برای او بخواند. عبدالله گفت: همانا من ضیعه‌ای را که زمین و آب باشد به چهار هزار درهم خریده‌ام و این نوشته آن است، پس قباله آن ملک را به او داد و آن ملک را به او بخشید. کمیت گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، اگر من شعر برای غیر بگویم، برای دنیا و مال می‌گویم، ولیکن به خدا سوگند برای شما اهل بیت جز خدا نظر ندارم. و من در ازای چیزی که برای خدا گفته‌ام، مال و ثمن نمی‌گیرم. عبدالله اصرار بلیغ کرد که قبول کند، لاجرم کمیت قباله آن ملک را گرفت و برفت. و پس از چند روز نزد عبدالله آمد و گفت: پدر و مادرم فدای تو باشد، من به تو حاجتی دارم. فرمود: هر حاجت که داشته باشی برآورده است بگو حاجت را. گفت: می‌خواهم که این قباله را بگیری و ملک خود را پس گیری، آن نوشته را نزد عبدالله نهاد. عبدالله نیز قبول کرد. این وقت عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر جامه‌ای از پوست برداشت و چهار گوشه آن را به دست چهار نفر از کودکان خود داد و در خانه‌های بنی‌هاشم گردش کرد و گفت: ای بنی‌هاشم! این کمیت است که در حق شما شعر گفته هنگامی که مردم از ذکر فضائل شما سکوت کرده‌اند و خون خود را نزد بنی‌امیه در معرض ریختن در آورده، پس هر چه شما را ممکن شود او را صله دهید، پس هر که هر چه ممکنش می‌شد از درهم و دینار در آن جامه پوستی می‌ریخت. پس زنهای هاشمیات را نیز اعلام کرد تا آنها هم هر چه بتوانند عطا کنند. پس زنهای نیز هر چه ممکن بود او را عطا کردند. حتی آنکه حلی و زیورهای خود را از بدن بیرون می‌کردند و برای کمیت می‌دادند تا آنکه جمع شد برای کمیت مقدار صد هزار درهم. پس عبدالله آنها را به نزد کمیت آورد و گفت: یا ابا المصطهل! اَتَيْنَاكَ بِجَهْدِ الْمُقْلِ. همانا از تو عذر می‌خواهیم چه آنکه ما در زمان دولت دشمنان خود هستیم و این مقدار را جمع کردیم و در اوست زیور زنان چنانکه می‌بینی، پس به اینها استعانت بجو به روزگار خویش. کمیت گفت: پدر و مادرم فدای شماها، همانا زیاد عطا فرمودید، و من غرضی در مدح شماها نداشتم جز خدا و

رسولش - صلی الله علیه و آله - و نمی گیرم از شما چیزی، اینها را به صاحبانش رد کن. پس عبدالله هر چه سعی کرد که کمیت قبول کند او قبول نکرد الخ. [۱۰۱]. و در روایات اهل سنت است که صاعد مولای کمیت گفت: با کمیت خدمت حضرت باقر علیه السلام رفتیم، و کمیت انشاء کرد برای آن جناب قصیده‌ای که اول آن این مصرع است: مَنْ لِقَلْبٍ مَّتِيْمٍ مُسْتَهَامٌ. حضرت فرمود: اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْكَمِيْتِ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْكَمِيْتِ. [۱۰۲] و گفته روزی کمیت خدمت آن جناب رفت، آن حضرت هزار دینار و کسوه به او بخشید، کمیت پول‌ها را قبول نکرد و جامه‌ها را به جهت تبرک و تیمن قبول نمود. و گفته که یک وقت نیز خدمت حضرت فاطمه بنت الحسین علیها السلام شرفیاب شدیم. فاطمه فرمود: این شاعر ما اهل بیت است و قدحی سویق برای او آورد و کمیت از آن آشامید. آنگاه امر فرمود سی دینار و مرکبی به کمیت دادند، کمیت بگریست و گفت: به خدا سوگند قبول نخواهم کرد، من با شما به جهت دنیا دوستی نکردم الخ. از این قبیل قضایا بسیار است، و این مقدار تطویل به جهت تنبیه نفوس ناقصه بعضی از صاحبان مجلس تعزیه حضرت سیدالشهداء علیه السلام است که در ایامی که اقامه مجلس تعزیه می‌کنند چه اندازه توهین و تخفیف می‌کنند سلسله جلیله اهل ذکر و مرثیه را و گمان می‌کنند به جهت آن وجه جزئی که بعد از مدت مدیدی به جان‌کندن می‌دهند جان روضه‌خوان را خریده و طوق عبودیت بر گردن او افکنده‌اند. و چه بسیار اوامر و نواهی می‌کنند و توقعات بیجا از او دارند. به علاوه خرابی‌ها و مفساد دیگر که از برای ایشان است که بسیار است و به این جزئی‌ها اصلاح نخواهد شد. وَ هَلْ يُصْلِحُ الْعَطَّارُ مَا أَفْسَدَ الدَّهْرُ؟ لَكِنَّ لِلْعَالِمِ أَنْ يُظْهَرَ عِلْمَهُ، نَبَّهْنَا اللَّهُ وَ آيَاكُمْ مِنْ رَقْدَةِ الْغَفْلَةِ وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

پاورقی

[۱] و شیخ ما در لؤلؤ و مرجان معنی دیگر نیز از برای تباکی احتمال داده و آن این است که مؤمنین یکدیگر را به کردار و گفتار و رفتار بگریانند.

- [۲] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۱؛ کامل الزیارات، تحقیق نشر الفقهیه، ص ۲۰۲ - ۲۰۱.
- [۳] بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۲۰؛ الکافی، ج ۵، ص ۱۱۷.
- [۴] التهذیب، ج ۸، ص ۳۲۵.
- [۵] بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۸۶.
- [۶] کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۶۳، ط بیروت، به نقل از شفاء الصدور، ج ۲، ص ۳۰۱.
- [۷] ر. ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۴۲، به نقل از شفاء الصدور، ج ۲، ص ۳۰۱.
- [۸] النووی هو محیی الدین ابوزکریا یحیی بن شرف الشافعی الفقیه اللغوی، صاحب الکتب الکثیره، المتوفی سنه ۶۷۶، نسب إلى نوا بلیده قرب دمشق قال فی المراصد و هی منزل ایوب و بها قبر سام بن نوح علیه السلام. مؤلف رحمه الله.
- [۹] سوره انعام، آیه ۱۶۴.]
- [۱۰] المجالس الفاخره، ص ۱۵ و ۱۶.
- [۱۱] سوره انعام، آیه ۱۶۴.
- [۱۲] اکاذیب: جمع کذب به معنی دروغ.
- [۱۳] مفتعله: ساختگی.
- [۱۴] از کرده خویش باز گردد.
- [۱۵] بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۰۳.
- [۱۶] همان.
- [۱۷] بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۳۳.
- [۱۸] هابط: ساقط.
- [۱۹] سوره ص، آیه ۷.
- [۲۰] سوره نحل، آیه ۱۰۵.
- [۲۱] بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۲۴۷؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۷۲؛ اصول الکافی، باب

- الکذب؛ المحاسن، ص ۱۱۸.
- [۲۲] الکافی، ج ۲، ص ۳۳۹؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۷۲؛ بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۲۳۱؛
- عقاب الاعمال، ص ۲۵.
- [۲۳] بحار الأنوار ج ۷۲، ص ۲۴۹ به نقل از الکافی، ج ۲، ص ۳۴۰.
- [۲۴] جامع الاخبار، چاپ آل البيت عليهم السلام، ص ۴۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۶۳.
- [۲۵] بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۲۶۳؛ الدرّة الباهرة، ص ۴۳.
- [۲۶] بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۸؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۰۵؛ نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۹۶.
- [۲۷] ر. ک: ايضاً: بخاری، ج ۲، ص ۱۰۴؛ فتح الباری، ج ۳، ص ۲۵۱.
- [۲۸] لؤلؤ و مرجان، ص ۷۲ - ۷۱.
- [۲۹] سوره بقره، آیه ۱۹۷، گفتمی است که «رفث» به معنی جماع و «فسوق» به معنای دروغ است.
- [۳۰] سوره حجرات، آیه ۶.
- [۳۱] سوره حج، آیه ۳۰.
- [۳۲] سوره نحل، آیه ۱۰۵.
- [۳۳] قال صلی الله عليه وآله: الکذب کله اثم لا ما نفع به مسلم.
- [۳۴] ر. ک: آیه لعان.
- [۳۵] کنز العمال، ج ۳، ص ۶۱۹،
- [۳۶] محدث نوری رحمه الله در لؤلؤ و مرجان، ص ۵۷ وجوه متعددی برای زیادتى و بدی و زشتی دروغ از شراب آورده است.
- [۳۷] کنز العمال، ج ۲۰، ص ۶۱۹،
- [۳۸] سوره نور، آیه ۷،
- [۳۹] سوره آل عمران، آیه ۶۱.
- [۴۰] المستدرک، ج ۹، ص ۸۶.

- [۴۱] بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۲۴۷
- [۴۲] سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۷۳
- [۴۳] بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۲۵۹
- [۴۴] المستدرک، ج ۹، ص ۸۶
- [۴۵] کنز العمال، ج ۳، ص ۶۲۱؛ المستدرک، ج ۹، ص ۸۵
- [۴۶] جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۳۳
- [۴۷] جامع احادیث الشیعه، ج ۳، ص ۵۶۸
- [۴۸] آفات اللسان، غزالی، ص ۱۶۸
- [۴۹] وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۵۷۴
- [۵۰] المستدرک، ج ۹، ص ۸۵
- [۵۱] الکافی، ج ۲، ص ۲۵۵
- [۵۲] بخاری، ج ۲، ص ۱۰۴
- [۵۳] علل الشرایع، ص ۳۶۲
- [۵۴] غرر الحکم، ج ۲، ص ۸۷۶
- [۵۵] الکافی، ج ۲، ص ۲۵۴
- [۵۶] المستدرک، ج ۹، ص ۸۳
- [۵۷] همان، ص ۸۵
- [۵۸] همان، ص ۸۸
- [۵۹] سوره زمر، آیه ۱۳
- [۶۰] بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۱۷ به نقل از عقاب الاعمال.
- [۶۱] اثر ارجمند آیه الله حاج میرزا ابوالفضل کلانتر تهرانی که در سال ۱۳۱۰ ه. چاپ شده و اخیراً دو تن از فضلا جداگانه آن را تحقیق و مجدداً منتشر کرده‌اند.
- [۶۲] کشف المحججه، ص ۱۷۲

۶۳	نهج	البلاغه،	نامه	شماره	۶۹.
۶۴	سوره	مائده،	آیه	۴۱.	
۶۵				همان.	
۶۶	سوره	حج،	آیه	۳۰.	
۶۷	سوره	فرقان،	آیه	۷۲.	
۶۸	سوره	شعراء،	آیه	۲۲۴.	
۶۹	وسائل الشیعه،	ج ۱۲،	ص ۱۱۱،	به نقل از	الاعتقادات.
۷۰	سوره	انعام،	آیه	۶۸.	
۷۱	تفسیر عیاشی،	ج ۱:	سوره انعام،	آیه	۳۱.
۷۲	سوره	لقمان،	آیه	۶.	
۷۳	الکافی،	ج ۶،	ص ۴۳۱.		
۷۴	مراد شیخ جعفر کاشف الغطاء	(م ۱۲۲۸ ق)	است.		
۷۵	مراد آیه الله شیخ مرتضی انصاری	(م ۱۲۸۱ ق)	است.		
۷۶	عیون الاخبار،	ج ۲،	ص ۴۲؛	بحار الأنوار،	ج ۸۹،
			ص ۱۹۴،	ط بیروت؛	وسائل الشیعه،
	ج	۱۲،	ص	۲۳۰.	
۷۷	مکاسب،	باب	الغناء.		
۷۸	شفاء الصدور،	ج ۲،	ص ۳۰۹ -	۳۰۶.	
۷۹	اثر استاد مؤلف آیه الله میرزا محمد ارباب قمی	رحمه الله است.			
۸۰	آمیزش	بی کم	و	کاست.	
۸۱	یعنی	با	کار	آخرتی	دنیا
			را	می	جویند.
۸۲		داستان‌های	گریه	آور.	
۸۳	کامل زیارات،	باب ۳۳،	ح ۵ -	۱،	ص ۲۰۸
					به بعد.
۸۴	روضه الشهداء،	ص ۳۲۱	و	۳۴۶.	

- [۸۵] اربعین الحسینیة، ص ۸ و ۱۶۴.
- [۸۶] سوره شعراء، آیه ۹۴.
- [۸۷] سوره زمر، آیه ۵۶.
- [۸۸] سوره بقره، آیه ۴۴.
- [۸۹] سوره صف، آیه ۲.
- [۹۰] غش. خ. ل.
- [۹۱] دیوان حافظ، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، کتابخانه زوار، ص ۱۳۵.
- [۹۲] سوره کهف، آیه ۱۰۴ - ۱۰۳.
- [۹۳] مقایسه کنید لؤلؤ و مرجان چاپ فراهانی، ص ۴۳ به بعد.
- [۹۴] لؤلؤ و مرجان، ص ۴۵.
- [۹۵] همان، ص ۴۵ و امالی طوسی، مجلس ۱۰.
- [۹۶] مراد سید مرتضی علم الهدی (م ۴۳۶ هـ) است.
- [۹۷] لؤلؤ و مرجان، ص ۴۷ به نقل از غرر و درر و الغدیر، ج ۲، ص ۳۵۰ در باب تائیه دعبل.
- [۹۸] بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۱؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۰۹؛ لؤلؤ و مرجان، ص ۴۵؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۹.
- [۹۹] در ص ۶۷۰.]
- [۱۰۰] بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۰؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۶۵.
- [۱۰۱] لؤلؤ و مرجان، ص ۴۲ به نقل از مناقب: المناقب، ج ۴، ص ۳۱۸. بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۰۸؛ العوالم، ج ۲۱، ص ۱۸۸ و ۱۸۹ و نیز ص ۲۱۸ به نقل از مناقب.
- [۱۰۲] مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۲۸؛ الغدیر، ج ۲، ص ۱۸۸ - ۱۸۷ به نقل از مروج الذهب.
- [۱۰۳] خزانه الادب، ج ۱، ص ۶۹؛ الغدیر، ج ۲، ص ۲۰ و ۱۸۹.